

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دعوت عمومی پیامبر ﷺ

دوره سوم، شماره نهم

دوره سوم، شماره نهم / ۳

نام جزوه: دعوت عمومی پیامبر ﷺ

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق

ناشر: موسسه در راه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

[www.darrahehaq.com](http://www.darrahehaq.com)

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

## فهرست مطالب

سخنرانی محمد(ص) در کوه صفا.....۶

قریش پیش ابوطالب شکایت می کند.....۱۲

سه سال از بعثت پیامبر اکرم گذشت. او در این مدت به طور پنهانی از ارشاد و نجات گمراهانی که شایستگی راهنمایی داشتند کوتاهی نمی کرد و هرگاه می دید بینوایی در منجلاب مفسد اخلاقی و انحرافات عقیده و شرک غوطهور است درباره ی نجات او می کوشید. از در مهر و محبت وارد می شد و با منطق جذاب خود، او را به آیین یکتاپرستی و توحید دعوت می کرد.<sup>۱</sup>

---

۱. سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹، چاپ نجف سال ۱۳۸۴ هجری قمری.

ولی چون آیین او یک آیین جهانی است و  
بایستی به جهانیان ابلاغ گردد دست به دعوت علنی  
زد و آشکارا هدف و برنامه ی خود را اعلام کرد.

### سخنرانی محمد(ص) در کوه صفا

پیامبر اسلام به منظور نشر آیین خود و اعلام آن به  
همه ی قبایل عرب، به فرمان خدا، تصمیم گرفت  
دعوت را علنی و عمومی سازد و در مقابل انبوه  
جمعیت حقیقت آیین خود را تشریح نماید.

به دنبال این تصمیم راه کوه صفا را پیش گرفت  
و در نقطه ی مرتفعی از آن ایستاد و با صدای بلند  
گفت:

دوره سوم، شماره نهم / ۷

«یا صباحاه»<sup>۱</sup>

صدای محمد(صلی الله علیه وآله) در کوه صفا  
طنین انداخت و جلب توجه کرد، جمعیت زیادی از  
قبایل مختلف به سویش شتافتند و برای شنودن سخن  
محمد(صلی الله علیه وآله) چشم به او دوختند، پیامبر  
رو به آنان کرد و گفت:

ای مردم! هرگاه به شما خبر دهم که دشمنان  
می خواهند - صبحگاه و یا شبانگاه غفلتاً بر شما  
بتازند، آیا تصدیقم می کنید؟.  
همگی گفتند:

---

۱. این جمله نزد عرب در موقع متوجه ساختن مردم به امر  
مهمی به کار می رفته است. (مجمع البحرین، کلمه ی صبح).

ما در سراسر دوران زندگیت از تو دروغ  
نشنیده ایم.

پیامبر فرمود:

ای گروه قریش! من شما را از عذاب خدا بیم  
می دهم.

«خود را از آتش نجات دهید»...<sup>۱</sup>

افزود:

موقعیت من، موقعیت همان دیدبانی است که  
دشمن را از دور می بیند و قوم خود را از خطر آنان  
با خبر می سازد، آیا چنین شخصی هرگز به قوم خود  
دروغ می گوید؟<sup>۲</sup>

---

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۰.

۲. سیره ی حلبیه، ج ۱، ص ۳۱۱، چاپ ۱۳۸۲.



دوره سوم، شماره نهم / ۹

ابولهب از بیم آن که مبدا سخنان آن حضرت در دل حاضران اثر کند سکوت را شکست و خطاب به آن حضرت چنین گفت:

وای بر تو! ما را برای شنیدن همین حرف ها در این جا گرد آورده یی؟

او با کلمات تند و بی ادبانه اش گفتار محمد(صلی الله علیه وآله) را قطع کرد و او را از ادامه ی سخنانش بازداشت و به پاداش این جسارت ها و انکارها و همکاری با دشمنان و مشرکین، خداوند در مذمت او سوره ی:

(تبت یدا ابی لهب) را نازل فرمود.<sup>۱</sup>

**عکس العمل سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله)**

## سخنان منطقی و گرم محمد (صلی الله علیه وآله)

در بسیاری از شنوندگان اثر بخشید و در بیشتر مجالس و محافل صحبت از آیین جدید محمد (صلی الله علیه وآله) بود، گروهی که پشتشان زیر بار اجحاف و تعدی خم شده و از اوضاع بی سامان مکه و بی عدالتی ها جانشان به لب آمده بود؛ کلمات محمد (صلی الله علیه وآله) روزنه ی امیدی به سویشان باز کرد و جانی بر پیکر نیمه جانشان دمید، ولی سران بداندیش قریش زیر بار نرفتند و چون دیدند پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نقص و انحراف عقاید آنان را در هر فرصتی توضیح می دهد؛ تصمیم گرفتند از هر راهی که ممکن است جلوی این انقلاب فکری را بگیرند.

دوره سوم، شماره نهم / ۱۱

زیرا آنها به خوبی دریافته بودند که هرگاه بساط شرک و بت پرستی برچیده شود و تمام مردم در برابر خدای یکتا سر تعظیم فرود آورده و به آیین سعادت بخش اسلام روی آورند، دیگر جایی برای فرمانروایی و سودجویی آنان باقی نخواهد ماند.

از این جهت، انجمنی تشکیل دادند و در باره ی اوضاع روز و راه خاموش کردن انقلاب محمد(صلی الله علیه وآله) به مذاکره پرداختند.

نتیجه یی که از آن مذاکرات و تبادل نظرها گرفتند این بود که همه به خانه ی ابوطالب، بزرگ قریش - که سمت پدری نسبت به پیامبر داشت - بروند و از او بخواهند هر طور که صلاح میدانند

محمد(صلی الله علیه وآله) را ازادامه‌ی راه خویش باز دارد.

بدین منظور، نزد ابوطالب رفتند و پس از گفتگوهای ابوطالب آنان را آرام ساخت.

### قریش پیش ابوطالب شکایت می‌کند

بار دیگر سران قریش به خانه‌ی ابوطالب رفتند. سخن‌گوی مجلس چنین گفت:

تو در میان ما و قبیله‌ی قریش مقام و منزلتی بس بزرگ داری. تو رئیس ما، بزرگ ما و پیر ما هستی. به شرافت و مقام بلند تو همه احترام می‌گذاریم، پیش از این از تو خواستیم که از رفتار و کردار برادر زاده‌ات جلوگیری نمایی. به تو گفتیم: محمد(صلی الله علیه وآله)را از بدگویی به دین پدران

دوره سوم، شماره نهم / ۱۳

ما و عیب جویی از خدایان ما و تخطئه ی عقاید و افکار ما باز دار، تو به این درخواست های ما توجهی نکردی و او را باز نداشتی. سوگند به خدا ما نمی توانیم بر دشنام به پدرانمان و پست شمردن افکارمان و عیب گیری از خدایانمان، صبر کنیم. باید محمد(صلی الله علیه وآله) را از این کار بازداری و گرنه با او و تو - که حامی او هستی - پیکار خواهیم کرد تا یکی از دو گروه از بین برود.

ابوطالب از در مسالمت وارد شد و پس از رفتن آنها جریان را با محمد(صلی الله علیه وآله) در میان نهاد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خطاب به ابوطالب چنین گفت:

به خدا سوگند هر گاه آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند و بخواهند من از تبلیغ آیین اسلام و تعقیب هدف خود دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد مگر آن که در این راه یا جان دهم یا: به مقصد نایل آیم. آنگاه با حال تأثر از نزد عمویش خارج شد.

ابوطالب او را صدا کرد و گفت: به خدا که دست از حمایت تو برنخواهم داشت و به آنها اجازه نخواهم داد که دست به سوی تو دراز کنند<sup>۱</sup>.

بار دیگر قریش، عماره بن ولید را نزد ابوطالب آوردند و گفتند، این جوانی است نیرومند و زیبا

---

۱. سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۶۵، چاپ  
مصر سال ۱۳۷۵.

دوره سوم، شماره نهم / ۱۵

روی، ما حاضریم او را به تو واگذاریم تا به پسری خود برگزینی و دست از حمایت برادرزاده ات برداری. ابوطالب سخت ناراحت شد و گفت: بدتکلیفی می کنید، من فرزند شما رانگهداری کنم ولی فرزند خودم را به شما بدهم که او را بکشید! سوگند به خدای چنین چیزی نخواهد شد.<sup>۱</sup>

### تطمیع قریش

قریش، پنداشتند که می توانند به وسیله ی خواسته های مادّی و در هم و دینار پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه وآله) را از کار باز دارند. بدین منظور نزد آن گرامی آمدند و گفتند:

---

۱. سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۶۶.

اگر پول و ثروت می خواهی، تو را  
ثروتمندترین فرد عرب خواهیم ساخت، اگر طالب  
شرافت و سیادت هستی ما حاضریم تو را رئیس  
مطلق خود قرار دهیم و اگر طالب سلطنت هستی ما  
ترا پادشاه خودمان می گردانیم و اگر این حالتی را که  
به تو دست می دهد و آن را وحی می خوانی  
نمی توانی از خود دورسازی بهترین طیب را برای  
معالجه ی تو حاضر خواهیم کرد:

«به شرط آنکه از تبلیغ مرام خود دست برداری  
و بیش از این میان مردم تفرقه نیاندازی و به خدایان  
و عقاید و افکار نیاکان ما خرده نگیری».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پاسخ آنان فرمود:



دوره سوم، شماره نهم / ۱۷

من نه به مال شما نظر دارم و نه خواستار ریاست و سلطنت بر شمایم، خداوند مرا به پیامبری برگزیده و بر من کتاب نازل فرموده و از جانب او مأمورم که شما را بیم و بشارت دهم. من مأموریت خود را انجام دادم، اگر از من پیروی کنید سعادت‌مند خواهید شد. و اگر قبول نکنید آن قدر صبر و مقاومت خواهم کرد تا خدا میان من و شما حکم کند.<sup>۱</sup>

سرانجام سران قریش حاضر شدند که محمد(صلی الله علیه وآله) دست از خدایان آنان بردارد و آنها نیز کاری به او نداشته باشند. لذا نزد ابوطالب آمدند و از او خواستند تقاضایشان را با

---

۱. سیره ی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۵.

۱۸ / دعوت عمومی پیامبر ﷺ

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در میان گذارد پیامبر اسلام  
در جواب فرمود:

آیا من آنان را به کلمه ای که از هر جهت  
برایشان بهتر است و در سایه ی آن سیادت و سعادت  
پیدا خواهند کرد؛ نخوانم؟  
ابوجهل گفت:

یک کلمه که چیزی نیست، ما حاضریم ده کلمه  
بگوییم.

آنگاه پرسیدند: آن یک کلمه کدام است؟

پیامبر فرمود:

بگویید لا اله الا الله (خدایی جز خدای یگانه

نیست).

دوره سوم، شماره نهم / ۱۹

سخن محمد(صلی الله علیه وآله) سران قریش را به شدت ناراحت و ناامید کرد. ابوجهل گفت: غیر از این کلمه چیز دیگری بخواه.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) با قاطعیت جواب

داد:

اگر خورشید را در دست من بگذارید، جز این چیزی از شما نخواهم خواست.<sup>۱</sup>

سران قریش چون دریافتند گفتگو با محمد(صلی الله علیه وآله) نتیجه‌ی ندارد و تهدید و تطمیع، او را از راهی که در پیش گرفته باز نمی‌دارد؛ تصمیم گرفتند در برابر آن حضرت شدت عمل به خرج دهند.

۲۰ / دعوت عمومی پیامبر ﷺ

پایان